



توی دنیای پز از اندوه و جنگ خنده کرد و داد باسخ: «شهرونک»

پیر را گفتم: به ما شد عرصه تنگ جز شکیبایی چه باشد راهکار؟

صفحه روزانه طنز و کارتون | شماره چهارصد و هشتاد و دوم



آزادراه

همه آنچه در بازی ایران - مراکش گذشت



وحید میرزایی
طنزنویس

حقیقتا به قول عادل فردوسی پور تنها جایی که ایرانی‌ها به سرعت به آرزوهایشان می‌رسند، همین فوتبال است. وضع کشور تنها دقایقی پس از برد تیم ایران در مقابل مراکش سه نحوی بود که انگار سکه بهار آزادی یک میلیون تومان و هر دلار ۴۲۰۰ تومان واقعا به فروش می‌رسد. در هر صورت مردم در کل کشور پس از بازی به خیابان ریختند و به شادی پرداختند و اتفاق خاصی هم نیفتاد. هیچ پایای متزلزل نشد و هیچ مقام مسئولی در جاش تغییر نکرد. فقط مردم مدتی خوشحال شدند، به هم لبخند زدند، در کنار هم از باهم بودن لذت بردند و صبح به خانه‌هایشان رفتند. در کل هیچ مشکلی پیش نیامد.

به غیر از حواشی بعد از بازی، اتفاقاتی که در زمان بازی افتاد هم، جالب بود، اما مهمترین و عجیب‌ترین آن، خوشحالی تماشاگران مراکش بود، به طوری که وقتی هر دو تیم حمله می‌کردند و خطراتی در مقابل دروازه حریف ایجاد می‌کردند، این تماشاگران مراکش بودند که عکس العمل نشان می‌دادند. وقتی ایران حمله می‌کرد، تماشاگران مراکش شادی می‌کردند و وقتی مراکش حمله می‌کرد، باز آن چه از صدا و سیما پخش می‌شد، خوشحالی تماشاگران مراکش بود. جالب اینجاست وقتی در دقیقه ۹۴ عزیزبوهدوس بازیکن مراکش گل به خودی زد، باز هم دوربین روی تماشاگران مراکش رفت و آنان در حال خوشحالی بودند. واقعا این کشورهای آفریقایی دقیقا معلوم نیست با خودشان چند چندند و اگر نه، این نوع رفتار اصلا طبیعی نیست.

به طور کلی آن چه ما از صداوسیما می‌دیدیم، فقط حضور و عکس العمل مراکشی‌ها بود. متاسفانه تماشاگران ایرانی یا در ورزشگاه حضور نداشتند یا تفاوت نشسته بودند و با گوشی‌هایشان ور می‌رفتند. واقعا ایرانی‌ها چرا اینجوری هستیم. باز جای شکرش باقی است دوستان در صداوسیما هستند و ما می‌توانیم همین چهار تا تصویر از تماشاگران را ببینیم. اگر به مسئولان برگزاری مسابقات بود که همت می‌خواستند خود بازی را نشان دهند. باور کنید همین عکس‌العمل‌های تماشاگران را مدیون صداوسیما هستیم.

از دیگر نکات بازی تیم ایران و مراکش این بود که ملت ایران متوجه شدند حقیقتا حامی تیم ایران فقط و فقط مردم نیستند و قبل از این که اصلا مردم ایران اراده کنند از تیم ملی حمایت کنند، این ماست لاکتیویا بود که قلبا و بسا دل و جان حامی تیم ایران است. در واقع عشقی که ماست لاکتیویا به تیم ملی دارد، از این عشق‌های زودگذر و هوس نیست؛ چراکه «ماست لاکتیویا حامی قلبی تیم ملی ایران است» و تیم ملی را فقط برای خودش می‌خواهد. اما از طرفی، یکی از اپراتورهای تلفن همراه به این جور کارهای عشقی که جدیدا مد شده است، اعتقادی ندارد و فقط حامی رسمی تیم ملی است. به طور سنتی با پدر و مادرش رفته است خواستگاری و تا روزی که به طور رسمی و با امضای سند، حامی تیم ملی نشده، حتی به تیم ملی دست هم نزده. برای همین است که ناگهان ثانیه قبل از شروع بازی‌های تیم ملی در باز می‌کند و داد می‌زند: «منم، حامی رسمی تیم ملی».

صدر نشینی در گروه مرگ جام جهانی

یوزپلنگ‌های کی بودید شما؟

روالدو: گل‌ها رو من زدم، شما چرا رفتید اون بالا؟!
تماشاگر ایرانی: دکی، گروه مرگ، گروه مرگ که می‌گفتید، این بود؟!
مری اسپانیا: آزمون روول کنید، حواس تون به پیکه و راموس باشه!
یک روز نامه: اولین ثمره خروج از برجام را مشاهده کردید؟!
ایرانی‌ها پای تلویزیون: چرا هیچ تماشاگر ایرانی توی استاد بوم نبود؟!
#آره فقط فوتبال میتونه خوشحالمون کنه #قربون کله‌ات #تا چهارشنبه لطفًا با صدر نشین در دست رفتار کنید #شهرونک

نماینده مجلس: تهدید پیامکی نمایندگان برای تصویب نکردن FATF، تهدید عاطفی بود

تصویب کنی یه جوری می بوسمت که زخم بشی

از کجا معلوم پیامک‌ها تهدید آمیز بوده؟ شاید تبلیغ بیسی بوده
FATF چیزه، دست بزنی‌ها پو میاد پخ پخت می کنه
پیامک دهندگان: ما حامی قلبی نمایندگان هستیم
مومیایی: عاطفی فقط من

#هرچی عاطفه خرجت میکنم سیر نمیشم #تهربانی هست پیامک هست #شهرونک

کوچه اول



سعد داود نجفی وقتی به خانه برگشتم مادرم با یک لیوان نوشیدنی به استقبال آمد با بغض گفتیم: «الهی قریون مامان گلم برم، راضی به زحمت نبودم». مادرم گفت: «پسر گلم، چه زحمتی آخه، دمنوش سنجد واسه پوکی استخوان عالی». لیوان را گرفتم و یک نفس سر کشیدم. سعی کردم مادرم متوجه حالت تهوعم نشود. داخل رفتم، مادرم سفره شام را چیده بود. ظرف غذا را که دیدم با تعجب پرسیدم: «این چه؟» مادرم گفت: «سنجدپلو پختم واسه پوکی استخوانت خیلی خوبه». گفتیم: «مامان جون من که پوکی استخوان ندارم و تا جایی که پادم میاد کسی تو فامیل پوکی استخوان نداشته. پس اینجا چه به خوردن میدی؟» گفت: «هن به چیزی می‌دونم پسر، بخور عزیزم». خلاصه تا آخر شب سنجد را در حالت‌های مختلف خوردم. از درون حس چالگلی می‌کردم. به مادرم گفتم: «مامان حس می‌کنم روده‌هام به هم چسبیدن». چشمان مادرم برقی زد و گفت: «الهی قریونت برم، دیشب هر چی گفتم برور و پشت بوم آنتون درست کن گفتمی حال ندارم، امشب دیگه بپونه نداری، باشو قریون دستت». البته که من هیچ وقت مثل قبل نبودم.

جام جهانی از روی کاناپه



یک کله و هشتاد میلیون آدم! اخیر نگار اعزام نشده شهرونک به روسیه - **شهاب نوری** بازی که شروع شد، مثل همیشه تیم ما برای دقایقی شوکرده بود. فرق چندانی هم نمی‌کند که جام جهانی باشد یا بازی دوستانه با نوجوانان قبرس، به هر حال مادر دقایق ابتدایی بازی، معمولاً شوکه می‌شویم و کمی کپ می‌کنیم و طول می‌کشد تا به تنظیمات کارخانه برگردیم. بازی چشم‌نوازی نبود، اما در اکثر دقایق بازیکنان توانستند توقع تماشاگران ایرانی را به خوبی برآورده کنند، چون جواری بازی می‌کردند که هموطنان در اکثر دقایق بازی می‌توانستند هر چه دلشان می‌خواهد، بدون رودربایستی و عذاب وجدان حواله بازیکنان کنند. نقطه اوج این حواله‌ها لحظه‌ای بود که «آزمون» آن تکبیه تک طلایی را از دست داد. شما اگر می‌خواهید اتحاد و انسجام ایرانیان را بسنجی، می‌توانی به صورت رندوم از ۱۰ خانواده ایرانی بپرسی که در آن لحظه چه کلماتی توی



شهرونک

خانه‌شان ردوبدل شده «گلچین روزگار» هم بار دیگر در این بازی خوش سلیقه بودنش را به ما نشان داد و بهترین هایمان در این بازی، یعنی «جهانبخش» و «ابراهیمی» را سوا کرد و با خودش برد. فقط شانس آوردیم یک مراکشی را هم سوا کرد و با خودش برد بیرون و سهمیه‌اش برای این بازی پر شد و دیگر قسمت نشد تا یک بلایی هم سر «بیرانوند» بیآورد. اما نقطه عطف این بازی یک «کله» بود. گفته می‌شود سال‌ها پیش، یک پیشگو به این بازیکن گفته: «کله تو یک روز باعث خوشحالی هشتاد میلیون آدم می‌شود.» اما او به پیشگو گفته: «ای پیشگو، چرا چرت می‌گی؟ جمعیت مراکش که هشتاد میلیون نیست!» حالا قدرت این پیشگو برایش روشن شد. نکته آخر این بازی لباس تیم ملی بود. حتماً فروشنده لباس‌ها به مسئولان گفته: «توی تن و حین مسابقه به زشتی که الان می‌بینید نیستند، من خودم توی جام جهانی داشتم از همینا پوشیدم.» احتمالاً راست گفته، چون لباس به آن زشتی که تصورش را می‌کردیم نبود.

لزوم تغییر مجدد بوستر میدان ولیعصر!



باهم قهرمانیم
یک ملت، یک ضربان



باهم قهرمانیم
یک ملت، یک ضربان
یک عزیز بوهادوز

یادمان

سید احمد سیدنا، طنزنویس قدیمی مطبوعات درگذشت

طنزنویسی از تبار توفیق و گل آقا

هادی حیدری | چقدر فاصله غم و شادی، کوتاه است. در روزی که عید بود و مردم لبریز از شادی بودند، شنیدن خبری کوتاه، کامم را تلخ کرد. سید احمد سیدنا از طنزنویسان قدیمی مطبوعات درگذشت.



سیدنا، کار مطبوعاتی خود را از سال ۴۵ با روزنامه توفیق آغاز کرد و این همکاری تا پایان فعالیت آن روزنامه ادامه داشت. او از اعضای اصلی تحریریه توفیق بود. پس از آن با چندین مجله دیگر از جمله کاریکاتور و فکاهیون برای مدتی کوتاه همکاری کرد. مدتی برای برنامه‌های طنز رادیو و تلویزیون مطلب نوشت. با آغاز فعالیت مجله گل آقا از نویسندگان و همکاران اصلی مجلات گل آقا شد و تا پایان با این مجله همکاری کرد.

او با نام‌های مستعار چون: «خیار چمبر»، «دم بریده»، «آقا عماد» و «علیرضا خان» قلم می‌زد. سیدنا در مصاحبه‌ای که سالنامه گل آقا در سال ۷۰ با او انجام داده، در تعریف طنز گفته است: «وظیفه طنز خندانند مردم نیست بلکه

من افتخار داشتم که در دوران فعالیتیم در گل آقا با این طنزنویس قدیمی و صاحب قلم، همکاری داشته باشم و از او چهره‌ای رفه‌ای، نجیب، مهربان و آرام در ذهنم باقی مانده است. مراسم تدفین زنده‌یاد سید احمد سیدنا، امروز یکشنبه بیست‌وهفتم خرداد ۹۷، ساعت ۹ صبح در بهشت‌زهرا تهران برگزار و در قطعه نام‌آوران به خاک سپرده می‌شود. برای روح او آرزوی آرامش و برای خانواده بزرگوارش آرزوی صبر و بردباری می‌کنم.